



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد - 25 / اردیبهشت / 1386

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی شیرین و جذاب است برای من که در جمع دانشجویان این شهر و در دانشگاه فردوسی حضور پیدا کنم؛ و یاد و خاطره ی سالیان دوری را که در همین شهر با جمعی از دانشجویان همین دانشگاه در جلساتی گرم، پُر هیجان و در عین حال پُر خطر اجتماع میکردیم، در ذهن بنده دوباره زنده بشود. البته دانشجویان امروز این دانشگاه با دانشجویان سالهای اول دهه ی پنجاه - که من به آن اشاره می کنم - سی و پنج سال فاصله دارند؛ لکن جریان دانشجویی مثل يك شط زلال است؛ مثل يك رودخانه است. اگرچه اجزاء و قطعات آبی که از يك رودخانه عبور میکند، هر لحظه متفاوت است، اما جریان يك جریان است. شما وقتی که جلو کارون یا زاینده رود می ایستید، این را همان رودخانه ای می بینید که در سال قبل مشاهده کردید. من به شما که نگاه میکنم - عزیزان جوان دانشجو - مسجد کرامت و مسجد امام حسن مجتبی را به یاد می آورم؛ که آنجا هم همین شماها - شماها سی و پنج سال قبل - می نشستید و درس تفسیر قرآن و تفسیر نهج البلاغه و مبانی نهضت اسلامی مذاکره و بحث میشد؛ نوشته میشد و گفته میشد. چوبش را هم میخوریم؛ هم شما میخوردید، هم ما میخوردیم. دستگاه جبار طاغوت، آن روز تحمل نمیکرد که يك طلبه با جمعی دانشجو بنشینند و از دین حرف بزنند؛ بخصوص که محفل دانشجویی ما آن روز، محفل گرمی هم بود؛ محفل پُر جمعیت و متراکمی بود. البته این جمعیتها که امروز شما بعد از انقلاب می بینید، قبل از انقلاب در هیچ جا و به هیچ مناسبتی شکل پیدا نمیکرد؛ اما نسبت به جلسات و اجتماعات آن روز، هیچ اجتماعی شاید در کشور - اجتماع دانشجویی - به یکپارچگی، یکدستی و تراکم اجتماع مسجد امام حسن یا مسجد کرامت که بنده آنجا درس تفسیر برای دانشجوها میگفتم، وجود نداشت. شما حالا یادآور آن خاطره ها برای من هستید.

اول يك جمله در باب مطالبی که این عزیزان دانشجو بیان کردند، عرض بکنم. من تقریباً همه ی آنچه را که این عزیزان گفتند، قبول دارم. این پیشنهادها، این فکرهای نو، این برقهائی که در ذهن جوان دانشجوی ما میزند، برای ما خیلی ارزشمند است. حرفها ضبط شد، ان شاءالله اینها مورد توجه قرار میگیرد. آن مقداری که با کارکرد متعارف و لازم برنامه های ما تماس دارد، مستقیماً از سوی ما دنبال خواهد شد، آن مقدار هم که مربوط به دستگاههاست، به آن توصیه خواهد شد. البته عزیزان دانشجو - نه فقط اینجا، همه جا - وقتی حرف میزنند، ایده پردازی میکنند، فکر نو و شیرین خودشان را با ما در میان میگذارند، يك چاشنی گله و شکوه و آه و ناله ای هم با آن همراه میکنند؛ عیبی هم ندارد؛ دل نازك جوانها در مقابل نابسامانی ها هنوز مثل دل ما سخت و محکم نشده؛ زود دلهاشان تحت تأثیر قرار میگیرد. گفت:

دلَم از هیچ میلرزد، دل یار است پنداری به مویی بسته صبرم، نغمه ی تار است پنداری

بحثی که امروز من مطرح میکنم، بحث لزوم بازشناسی الگوی توسعه و پیشرفت است. ما میخواهیم پیشرفت کنیم. مدل این پیشرفت چیست؟ این مدل را باید بازشناسی کنیم. در آخرین دیداری که من با دانشجوها داشتم - چند ماه قبل در سمنان - بحث تحول را مطرح کردم. گفتم تحول، سنت الهی است در زندگی بشر. با او سینه به سینه نباید شد؛ از او استقبال باید کرد. باید تحول را مدیریت کرد، تا به پیشرفت بینجامد؛ جامعه را پیش ببرد. این را آنجا



مطرح کردم. البته همان جا هم گفتم - الان هم تکرار میکنم - دانشگاهیان ؛ چه دانشجو، چه استاد و حوزویان ؛ چه طلبه، چه استاد، همه باید این خط و رشته ی فکری را تعقیب و دنبال کنند. حالا توضیحات بیشتری عرض خواهم کرد تا بتوانیم به نتیجه برسیم.

کارهای بزرگ از ایده پردازی آغاز میشود. این ایده پردازی کاری نیست که در اتاقهای دربسته و در خلأ انجام بگیرد. باید فکرهای گوناگون، اندیشه های گوناگون با آن سر و کار پیدا کنند، تماس پیدا کنند تا آنچه که محصول کار هست، یک چیز عملی و منطقی از آب در بیاید. پس جان کلام، در این بحثی که امروز من میخواهم بکنم، این است که ما باید توسعه و پیشرفت را بازشناسی کنیم، ببینیم برای کشور ما، برای جامعه ی ما، مدل پیشرفت چیست. دو گرایش غلط همیشه درباره ی پیشرفت و تحول منتهی به پیشرفت وجود داشته است. یک گرایش عبارت است از خیانتهایی که به نام پیشرفت و تحول انجام گرفته ؛ ضربه هایی که به نام خدمت و زیر پرچم اصلاحگری بر پیکر ملت ما وارد شده است. از دوران قاجار خیلی از درباریان قاجار و شاهزادگان قاجاری - که هم بیسواد بودند، هم دنیاپرست بودند، هم در عین حال با محافل غربی ارتباط داشتند - عامل و وسیله ی وابستگی نادانسته ی کشور و فرهنگ ما به غرب شدند و ادعایشان این بود که این، پیشرفت و تحول است!

در قضیه ی مشروطه، آن خط انگلیسی ماجرای مشروطه حرفش ترقی خواهی بود ؛ شعارش توسعه و پیشرفت بود. همان کسانی که رهبران مشروطه را نابود کردند ؛ شیخ فضل الله را به دار کشیدند، مرحوم آیه الله بهبهانی را ترور کردند، ستارخان و باقرخان را غیر مستقیم به قتل رساندند و خلع سلاح کردند، رهبران صادق مشروطه را زیر فشار قرار دادند و یک عده افرادی را که وابسته ی به غرب و سیاستهای استعماری بودند، به نام مشروطه خواه بر مردم مسلط کردند، شعار آنها هم همین ترقی خواهی بود! آنها هم میگفتند: پیشرفت، تحول! زیر این نام، آنچنان خیانت بزرگی انجام گرفت.

رضاخان با شعار ترقی و اصلاح آمد سر کار. کودتا کرد ؛ حکومت کودتا، بعد هم آن دیکتاتوری سیاه و بی نظیر، که همه تحت عنوان و زیر پرچم پیشرفت و توسعه و ترقی انجام گرفت. محمد رضا پسر او - حکومت موروثی و بعد هم کودتا در مرداد 32 - هم ادعای حرکت اصلاحی داشت و این همه فاجعه برای این کشور به وجود آوردند. ضربه ای که به این کشور و به این ملت زدند، این طوری بود.

در سطح جهانی هم همین طور است. استعمار ملتها - که لکه ی ننگ تاریخ بشر در یکی دو قرن اخیر هست - به نام پیشرفت ملتها انجام گرفت. استعمار یعنی نوسازی. انگلیس ها، هلندی ها، پرتغالی ها، فرانسوی ها در نقاط مختلف آسیا و آفریقا و امریکای لاتین رفتند بومی ها را قتل عام کردند، سرزمینها را تصرف کردند، دزدی کردند، خیانت کردند، هزار فاجعه به وجود آوردند ؛ زیر نام نوسازی، پیشرفت، استعمار.

در دوره ی بعد هم که نواستعمار پدید آمد، باز هم همین بود. این همه تجاوز، این همه جنگ افروزی، این همه کودتا که به وسیله ی سرویسهای امنیتی کشورهای غربی - چه امریکا، چه انگلیس و چه غیر اینها - انجام گرفته، همه زیر پرچم تجددخواهی و پیشرفت و تحول و توسعه انجام گرفته. همین الان شما افغانستان و عراق جلوی چشمتان است. امریکایی ها آمدند وارد عراق شدند برای اینکه دنیای نوئی را ؛ دنیای آزادی، دموکراسی و توسعه را برای مردم عراق به وجود بیاورند. شما ببینید الان در عراق چه خبر است! شاید در طول دوران حکومتهای کودتائی عراق - که آخرینش صدام بود - محنتی را که امروز مردم عراق دارند از دست امریکایی ها میکشند، تا حالا تحمل نکرده باشند. زن و مرد عراقی تحقیر میشوند. جوان امریکایی چکمه اش را میگذارد پشت گردن یک جوان عراقی ؛ چرا؟ چون از خیابان عبور میکرده و به او مشکوک شده ؛ او را میخواندند و جلوی چشم زن و بچه اش، صورتش را به خاک فشار میدهد. یا مرد را جلوی چشم مرد خانه کتک میزنند ؛ مردها زن خانه را به اسم توسعه و پیشرفت و به اسم نجات ملت عراق بازرسی بدنی میکنند. در افغانستان هم همین طور است.



پس نام توسعه از يك طرف مورد چنین سوء استفاده هائی در طول تاریخ و در زمان خود ما در سرتاسر دنیا و در کشور خود ما انجام گرفته است. از يك طرف هم در نقطه ی مقابل، کسانی بوده اند و هستند که با هر نوع نوآوری و تحولی مخالفت کرده اند؛ به اسم اینکه این سابقه ندارد، این را نمی شناسیم، این را نمیدانیم، به این مشکوکیم. حدیث «شَرُّ الْأُمُور مُحَدَّثَاتُهَا» را بد معنا کرده اند. با اینکه نوآوری سنت تاریخ است؛ سنت طبیعت است و بدون نوآوری زندگی بشر معنا پیدا نمیکند؛ اما اینها مخالفت کردند. این دو گرایش متضاد وجود داشته است.

پس ما باید پیشرفت و آن چیزی را که از تحول اراده میکنیم و میخواهیم، درست برای خودمان معنا کنیم و بفهمیم دنبال چه هستیم، تا نه آن سوء استفاده انجام بگیرد، نه این مخالفت و ضدیت. البته این به معنای این نیست که ما تازه می خواهیم پیشرفت را شروع کنیم، لذا الگو برای پیشرفت میخواهیم؛ نه، پیشرفت در کشور ما با انقلاب و با نهضت انقلابی شروع شد. يك جامعه ی ایستای راکد، زیر فشار، استعدادهای خفته، بدون اجازه ی هیچ تحرکی در دریای عمیق استعدادهای ملی ما، با حرکت انقلابی دگرگون شد.

امروز علاوه بر این که خود تشکیل نظام جمهوری اسلامی يك تحول بزرگ، يك پیشرفت شگفت آور و عظیم بود که يك حکومت موروثی کودتائی فاسد و وابسته را يك ملتی بتواند تبدیل کند به يك حکومت مردمی، که هیچ تحولی از این بالاتر نیست و خود این، بزرگترین تحول و بزرگترین پیشرفت بود، این را هم من به شما عرض بکنم که در هیچ نقطه ی دنیا، در هیچ کشوری از کشورهای دنیا این منظره ای را که شما امروز ملاحظه میکنید، نمیتوانید ببینید.

اینکه مسئولان کشور با دانشجوها صمیمانه، رو به رو، ساعتها بنشینند؛ یا رئیس جمهور کشور به تمام شهرهای دور و نزدیک کشور برود و در همه جا با استقبال و مواجهه ی مردم رو به رو شود؛ با مردم رو به رو حرف بزند. در مبارزات انتخاباتی سفر میکنند و با طرفدارهای خودشان مواجه میشوند؛ اما هم آنها میدانند، هم مخاطبانشان، که اینها کار تبلیغاتی است؛ کار انتخاباتی است؛ بعد از انتخابات تمام میشود؛ چه ناکام بشوند، چه پیروز بشوند. اما معنای مردمی در کشور ما این است که نه فقط انتخاب مردمی است، ارتباط مردمی هم است. با مسئولان حکومت، با اجزاء حکومت، تعاطی و تبادل فکر و ارتباط وسیع و عمیق عاطفی است؛ عشق ورزی بین مسئولان و مردم است.

مسئولان صادق به معنای واقعی کلمه به مردم عشق میورزند؛ مردم هم به آنها متقابلاً همین طور.

بعد از انقلاب هم تا کنون، ما هم در زمینه ی علمی، هم در زمینه ی اجتماعی، هم در زمینه ی سیاسی، هم در زمینه ی بین المللی، هم در زمینه های اقتصادی و عمرانی پیشرفتهایی که کرده ایم، بهت آور است. جوان امروز ما، دانشجوی امروز ما که شما هستید، نسخه ی گذشته را جلوی چشم ندارید تا مقایسه کنید که امروز چه است و آن روز چه بود. شما امروز کشورتان را با يك کشور پیشرفته ای که مثلاً دویست سال سابقه ی تحرك علمی و پیشرفت علمی و تحقیق دارد نگاه میکنید، می بینید کمبود دارد، میگوئید کمبود است. درست هم هست، بله؛ اما این مقایسه، مقایسه ی علمی ای نیست. کشور را باید با آنچه که بود، مقایسه کرد؛ کشور را باید با کشورهای مشابه و همجوار مقایسه کرد. امروز در آمارهای جهانی، رشد علمی ایران در درجه ی اول یا در درجات اول در همه ی دنیا است. البته با همین سرعت، هنوز خیلی عقبیم؛ اما کارهایی که شده، در همه ی زمینه ها پیشرفت بوده است.

حالا نمونه هایش را شما در محیط دانشجویی خودتان نگاه کنید. جمعیت کشور ایران از بعد از انقلاب دو برابر شده؛ جمعیت دانشجو ده برابر شده و تعداد دانشگاهها و رشته ها و پیشرفتها هم شاید بیش از ده برابر شده. يك روزی ساده ترین وسیله را ما بایستی از دیگران گدائی میکردیم؛ اما امروز پیچیده ترین فناوری ها را کشور ما میتواند خودش درست کند. این پیشرفتها محیرالعقول است؛ شگفت آور است؛ این را دیگران هم تصدیق دارند، که حالا اگر فرصت بشود، ان شاءالله عرض میکنم.

به هر حال بحثی که برای الگوی پیشرفت میکنیم، برای این نیست که می خواهیم پیشرفت را شروع کنیم؛ پیشرفت از انقلاب شروع شده، بلکه به این معناست که با بحث نظری و تعریف شفاف و ضابطه مند از پیشرفت،



قصد داریم يك باور همگانی در درجه ی اول در بین نخبگان، بعد در همه ی مردم به وجود بیايد که بدانند دنبال چه هستیم و به کجا می‌خواهیم برسیم و بخشهای گوناگون نظام بدانند چه کار باید بکنند. این را باید پیدا کنیم. البته من امروز نمی‌خواهم مدل و الگوی پیشرفت را اینجا مطرح کنم؛ نه، می‌خواهم لزوم این کار را بگویم. مدل سازی و الگوسازی، کار خود شماست؛ یعنی کار نخبگان ماست. در تحقیقات دانشگاهی باید دنبالش بروند، بحث کنند و در نهایت مدل پیشرفت را برای ایران اسلامی، برای این جغرافیا، با این تاریخ، با این ملت، با این امکانات، با این آرمانها ترسیم و تعیین کنند و بر اساس او، حرکت عمومی کشور به سوی پیشرفت در بخشهای مختلف شکل بگیرد.

چرا لزوم این کار را باید بیان کرد؟ خیلی ساده است؛ به خاطر اینکه امروز در چشم بسیاری از نخبگان ما، بسیاری از کارگزاران ما، مدل پیشرفت صرفاً مدلهای غربی است؛ توسعه و پیشرفت را باید از روی مدلهایی که غربی‌ها برای ما درست کرده‌اند، دنبال و تعقیب کنیم. امروز در چشم کارگزاران ما این است و این چیز خطرناکی است؛ چیز غلطی است؛ هم غلط است، خطاست، هم خطرناک است. غربی‌ها در تبلیغات خیلی ماهرند؛ یعنی ماهر شده‌اند؛ در طول این دویست سیصد سالی که کار تبلیغاتی پی‌درپی میکنند، با تبلیغات موفق خودشان توانسته‌اند این باور را در بسیاری از ذهنها به وجود بیاورند که توسعه یافتگی مساوی است با غرب و غربی شدن! هر کشوری بخواهد کشور توسعه یافته‌ای محسوب بشود، بایستی غربی بشود! این تبلیغات آنهاست. هر کشوری که از الگوهای موجود غرب فاصله داشته باشد، توسعه یافته نیست! و هر چه فاصله اش بیشتر، فاصله اش از توسعه یافتگی بیشتر! این طوری می‌خواهند جا بیندازند و متأسفانه در ذهنها جا انداخته‌اند.

البته غربی‌ها این تبلیغات را کرده‌اند و ملاک و معیار توسعه یافتگی را الگوهای خودشان قرار داده‌اند؛ اما حقیقتاً در مقام عمل، به آن کشورهایی که می‌خواستند غربی بشوند، کمک درستی هم نکرده‌اند؛ یعنی همین جا هم صداقت بخراج ندادند. من به شما عرض بکنم: غربی‌ها هیچ مایل نبودند و نیستند که غیر غربی وارد باشگاه علمی غرب شود. این کشورهای آسیائی که الان پیشرفت کرده‌اند - مثل ژاپن، مثل چین، مثل تا حدودی هند - غرب به هیچ کدام از اینها کمکی نکرد. چین در کشمکش‌های شدید شرق و غرب - کمونیسم و دنیای سرمایه داری - از طرف شوروی آن روز سخاوتمندانه مورد حمایت قرار گرفت؛ حتی انرژی هسته‌ای اش را روس‌ها دادند. چین هیچ چیز نداشت؛ شوروی‌ها چون می‌خواستند يك جبهه‌ی آسیائی بزرگی در مقابل امریکا و اروپا تشکیل بدهند، چین را تجهیز کردند؛ چون چین کمونیستی بود، تجهیزش کردند. هند هم در درجه‌ی بعد همین طور؛ یعنی در جبهه‌ی بندی‌های شرق و غرب، هند گرایش به چپ داشت، شوروی‌ها - چپ‌ها - کمکش کردند. امریکایی‌ها متقابلاً پاکستان را تقویت میکردند. البته پاکستان هم انرژی هسته‌ای را خودش به وجود نیاورد، آنها از چین گرفتند؛ اما امریکا چشمش را بست و در موازنه‌های سیاسی منطقه‌ای به رو نیاورد. ژاپن، پیشرفت علمی خودش را به کمک امریکا و غرب به دست نیاورد؛ ژاپنی‌ها توانستند نفوذ علمی کنند - شاید تعبیر سرقت، تعبیر خوبی نباشد - و توانستند علم را به شکلی که طرف راضی نیست، از او بقاپند؛ منتها ملت سختکوشی بودند و خودشان را پیش بردند؛ غرب به آنها کمکی نکرد.

ما حالا باید برای شکستن این طلسم فکر کنیم؛ کدام طلسم؟ این طلسم که کسی تصور کند که پیشرفت کشور باید لزوماً با الگوهای غربی انجام بگیرد. این وضعیت کاملاً خطرناکی برای کشور است. الگوهای غربی با شرائط خودشان، با مبانی ذهنی خودشان، با اصول خودشان شکل پیدا کرده؛ بعلاوه ناموفق بوده. بنده به طور قاطع این را می‌گویم: الگوی پیشرفت غربی، يك الگوی ناموفق است. درست است که به قدرت رسیده‌اند، به ثروت رسیده‌اند؛ اما بشریت را دچار فاجعه کرده‌اند. پیشرفتهای غربی، پیشرفتهایی است که امروز همه‌ی دنیا و همه‌ی بشریت دارند از آن رنج می‌برند؛ کشورهای عقب مانده يك جور، کشورهای پیشرفته يك جور. این همان پیشرفت و توسعه‌ای است که



توانسته است گروه های معدود و انگشت شماری از خانواده های ثروت را به ثروت برساند ؛ اما ملتهای دیگر را دچار اسارت و تحقیر و استعمار کرده ؛ جنگ به وجود آورده و حکومت تحمیل کرده است و در داخل خود آن کشورها هم اخلاق فاسد، دوری از معنویت، فحشا، فساد، سکس، ویرانی خانواده و این چیزها را رواج داده. بنابراین، موفق نیست. شما الان اگر آثار ادبی کشورهای غربی - مثلاً فرانسه - را که مربوط به سه قرن یا دو قرن پیش هست، بخوانید، وضع امروز آنجا را هم مطالعه کنید، خواهید دید مردم آنجا از لحاظ اخلاقی بمیزان بسیار زیادی عقب رفته اند. این وضعیتی که امروز بر آنجا حاکم است، آن روزها حاکم نبود. پیشرفت تمدن غربی در طول قرنهای متمادی، این کشورها را از لحاظ اخلاقی دچار مشکل کرده ؛ آنها را از لحاظ اخلاقی به انحطاط کشانده ؛ از لحاظ وضع زندگی هم به آنها خدمتی نکرده ؛ یعنی فقر در آنجاها برنیفتاده است. در آنجا کار و تلاش زیاد است ؛ اما دستاورد و محصول برای فرد و برای خانواده کم. بنابراین، پیشرفت غربی، پیشرفت ناموفقی است.

ما باید پیشرفت را با الگوی اسلامی - ایرانی پیدا کنیم. این برای ما حیاتی است. چرا میگوئیم اسلامی و چرا میگوئیم ایرانی؟ اسلامی به خاطر اینکه بر مبانی نظری و فلسفی اسلام و مبانی انسان شناختی اسلام استوار است. چرا میگوئیم ایرانی؟ چون فکر و ابتکار ایرانی، این را به دست آورده ؛ اسلام در اختیار ملتهای دیگر هم بود. این ملت ما بوده است که توانسته است یا میتواند این الگو را تهیه و فراهم کند. پس الگوی اسلامی ایرانی است. البته کشورهای دیگر هم از آن، بدون تردید استفاده خواهند کرد ؛ همچنانی که تا امروز هم ملت ما و کشور ما برای بسیاری از کشورها در بسیاری از چیزها الگو قرار گرفته، اینجا هم یقیناً این الگو مورد تقلید و متابعت بسیاری از ملتها واقع خواهد شد.

آنچه که موجب میشود ما الگوی غربی را برای پیشرفت جامعه ی خودمان ناکافی بدانیم، در درجه ی اول این است که نگاه جامعه ی غربی و فلسفه های غربی به انسان - البته فلسفه های غربی مختلفند ؛ اما برآیند همه ی آنها این است - با نگاه اسلام به انسان، بکلی متفاوت است ؛ يك تفاوت بنیانی و ریشه ای دارد. لذا پیشرفت که برای انسان و به وسیله ی انسان است، در منطق فلسفه ی غرب معنای دیگری پیدا میکند، تا در منطق اسلام. پیشرفت از نظر غرب، پیشرفت مادی است ؛ محور، سود مادی است ؛ هرچه سود مادی بیشتر شد، پیشرفت بیشتر شده است ؛ افزایش ثروت و قدرت. این، معنای پیشرفتی است که غرب به دنبال اوست ؛ منطق غربی و مدل غربی به دنبال اوست و همین را به همه توصیه میکنند. پیشرفت وقتی مادی شد، معنایش این است که اخلاق و معنویت را میشود در راه چنین پیشرفتی قربانی کرد. يك ملت به پیشرفت دست پیدا کند ؛ ولی اخلاق و معنویت در او وجود نداشته باشد. اما از نظر اسلام، پیشرفت این نیست. البته پیشرفت مادی مطلوب است، اما به عنوان وسیله. هدف، رشد و تعالی انسان است.

پیشرفت کشور و تحولی که به پیشرفت منتهی میشود، باید طوری برنامه ریزی و ترتیب داده شود که انسان بتواند در آن به رشد و تعالی برسد ؛ انسان در آن تحقیر نشود. هدف، انتفاع انسانیت است، نه طبقه ای از انسان، حتی نه انسان ایرانی. پیشرفتی که ما میخواهیم بر اساس اسلام و با تفکر اسلامی معنا کنیم، فقط برای انسان ایرانی سودمند نیست، چه برسد بگوئیم برای طبقه ای خاص. این پیشرفت، برای کل بشریت و برای انسانیت است. نقطه ی تفارق اساسی، نگاه به انسان است. اینجا يك درنگی بکنیم و من يك مطلب معرفتی اسلامی را در اینجا عرض بکنم: در اسلام نگاه به انسان از دو زاویه است که این دو زاویه هر دو مکمل همدیگر هستند. این میتواند پایه و مبانی برای همه ی مسائل کلان کشور و نسخه هایی که برای آینده ی خودمان خواهیم نوشت، باشد. این دو زاویه ای که اسلام از آن به انسان نگاه میکند، یکی نگاه به فرد انسان است ؛ به انسان به عنوان يك فرد ؛ به من، شما، زید، عمرو به عنوان يك موجود دارای عقل و اختیار نگاه میکند و او را مخاطب قرار میدهد ؛ از او مسئولیتی میخواهد و به او شأنی میدهد، که حالا خواهیم گفت. يك نگاه دیگر به انسان، به عنوان يك کل و يك مجموعه ی انسانهاست. این دو



نگاه با هم منسجمند ؛ مکمل یکدیگرند. هر کدام، آن دیگری را تکمیل میکند.

در نگاه اول که نگاه اسلام به فرد انسانی است، يك فرد مورد خطاب اسلام قرار میگیرد. در اینجا انسان يك رهروی است که در راهی حرکت میکند، که اگر درست حرکت کند، این راه، او را به ساحت جمال و جلال الهی وارد خواهد کرد ؛ او را به خدا خواهد رساند ؛ «یا ایها الانسان ائتک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه». اگر بخواهیم این راه را تعریف کنیم، در يك جمله ی کوتاه میشود گفت این راه، عبارت است از مسیر خودپرستی تا خداپرستی. انسان از خودپرستی به سمت خداپرستی حرکت کند. مسیر صحیح و صراط مستقیم این است. مسئولیت فرد انسان در این نگاه، این است که این مسیر را طی کند. یکایک ما مخاطب به این خطاب هستیم ؛ دیگران بروند، نروند ؛ حرکت نکنند ؛ دنیا را ظلمات کفر بگیرد یا نور ایمان بگیرد، از این جهت تفاوت نمیکند. وظیفه ی هر فردی به عنوان يك فرد این است که در این راه حرکت کند ؛ «علیکم انفسکم لا یضُرکم من ظلّ اذا اهتدیتم». باید این حرکت را انجام بدهد ؛ حرکت از ظلمت به نور، از ظلمت خودخواهی به نور توحید. جاده ی این راه چیست؟ بالاخره مسیری را میخواهیم حرکت کنیم و به جاده ای نیاز داریم ؛ این جاده، همان واجبات و ترک محرمات است. ایمان قلبی موتور حرکت در این راه است ؛ ملکات اخلاقی و فضائل اخلاقی، آذوقه و توشه ی این راه است، که راه و حرکت را برای انسان آسان و تسهیل میکند ؛ سرعت میبخشد. تقوا هم عبارت است از خویشتن پایی ؛ مواظب خود باشد که از این راه تخطی و تجاوز نکند. وظیفه ی فرد در نگاه اسلام به فرد، این است. در همه ی زمانها، در حکومت پیغمبران، در حکومت طواغیت، يك فرد وظیفه اش این است که این کار را انجام دهد و تلاش خودش را بکند.

اسلام در این نگاه به انسان به عنوان يك فرد، توصیه میکنند زهد بورزد. زهد یعنی دلباخته و دلبسته ی دنیا نشود ؛ اما در عین اینکه توصیه به زهد میکنند، قطع رابطه ی با دنیا و کنار گذاشتن دنیا را ممنوع میشمارند. دنیا چیست؟ دنیا همین طبیعت، همین بدن ما، زندگی ما، جامعه ی ما، سیاست ما، اقتصاد ما، روابط اجتماعی ما، فرزند ما، ثروت ما، خانه ی ما است. دلبستگی به این دنیا، دلباخته شدن به این نمونه ها، در این خطاب فردی، کار مذمومی است. دلباخته نباید شد. این دلباخته نشدن، دلبسته نشدن، اسمش زهد است ؛ اما اینها را رها هم نباید کرد. کسی از متاع دنیا، زینت دنیا، از نعمتهای الهی در دنیا رو برگرداند، این هم ممنوع است. «قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين امنوا» ؛ یعنی کسی حق ندارد که از دنیا اعراض کند. اینها جزو مسلمات و معارف روشن دین است که من نمیخواهم توضیح بدهم. این، نگاه فردی است. در این نگاه به فرد انسان، اسلام استفاده ی از لذائذ زندگی و لذائذ حیات را برای او مباح میکنند ؛ اما در کنار او يك لذت بالاتر را که لذت ائس با خدا و لذت ذکر خداست، آن را هم به او یاد می دهند. انسان در يك چنین راهی به عنوان انسان اندیشمند و دارای اختیار، باید انتخاب کند و در این صراط حرکت کند و برود. در این نگاه، مخاطب البته فرد انسان است. هدف این حرکت و این تلاش هم رستگاری انسان است. اگر انسان به این دستورالعمل و نسخه ای که به او داده شده است. عمل بکند، رستگار می شود. این، يك نگاه است.

در زاویه ای دیگر در نگاه کلان، همین انسانی که مخاطب به خطاب فردی است، خلیفه ی خدا در زمین معرفی شده ؛ يك وظیفه ی دیگری به او واگذار شده و آن عبارت است از وظیفه ی مدیریت دنیا. دنیا را باید آباد کند ؛ «و استعمرکم فیها». همین انسان مأمور است که دنیا را آباد کند. آباد کردن دنیا یعنی چه؟ یعنی از استعدادها ی فراوان و غیرقابل شمارشی که خدای متعال در این طبیعت قرار داده، این استعدادها را استخراج کند و از آنها برای پیشرفت زندگی بشر استفاده کند. در این زمین و پیرامون زمین، استعدادهایی هست که خدای متعال اینها را گذاشته است و بشر باید اینها را پیدا کند. يك روزی بشر آتش را هم نمی شناخت، اما آتش بود ؛ الکتریسیته را نمی شناخت، اما در طبیعت بود ؛ قوه ی جاذبه را نمی شناخت، قوه ی بخار را نمی شناخت، اما اینها در طبیعت بود. امروز هم استعدادها و قوای بیشمار فراوانی از این قبیل در این طبیعت هست ؛ بشر بایستی سعی کند اینها را بشناسد. این مسئولیت



بشر است؛ چون خلیفه است و یکی از لوازم خلیفه بودن انسان، این است. عین همین مطلب در مورد انسانهاست؛ یعنی انسان در این نگاه دوم، وظیفه دارد استعدادهای درونی انسان را استخراج کند؛ خرد انسانی، حکمت انسانی، دانش انسانی و توانائی های عجیبی که در وجود روان انسان گذاشته شده، که انسان را به یک موجود مقتدر تبدیل میکند. این هم نگاه کلان است. در این نگاه کلان، مخاطب کیست؟ مخاطب، همه ی افرادند. استقرار عدالت و روابط صحیح، خواسته شده است. از چه کسانی؟ از همه ی افراد. یکایک افراد جامعه ی بشری در همین نگاه کلان، مخاطبند؛ یعنی وظیفه و مسئولیت دارند. ایجاد عدالت، ایجاد حکومت حق، ایجاد روابط انسانی، ایجاد دنیای آباد، دنیای آزاد، بر عهده ی افراد انسان است. در این نگاه می بینید انسان همه کاره ی این عالم است؛ هم مسئول خود و تربیت خود و تعالی خود و تزکیه و تطهیر خود، هم مسئول ساختن دنیا. این نگاه اسلام است به انسان.

اومانیسم غربی هم انسان محور است. اومانیسم - که محور فلسفه های قرن نوزدهمی و بعد و قبل از آن است - انسان را محور قرار می دهد. اما چه جور انسانی؟ انسان در منطق غرب و اومانیسم غربی، بکلی با این انسانی که در منطق اسلام هست، تفاوت دارد. انسان در الگو و نگاه اسلامی موجودی است هم طبیعی و هم الهی؛ دو بُعدی است؛ اما در نگاه غربی، انسان یک موجود مادی محض است و هدف او لذت جویی، کامجویی، بهره مندی از لذات زندگی دنیاست، که محور پیشرفت و توسعه در غرب است؛ انسان سودمحور. اما در جهان بینی اسلام، ثروت و قدرت و علم، وسیله اند برای تعالی انسان. در آن جهان بینی غربی، ثروت و قدرت و علم، هدفند. انسانها تحقیر بشوند، ملتها تحقیر بشوند، میلیونها انسان در جنگها لگدمال بشوند و کشته بشوند، برای اینکه کشوری به قدرت یا به ثروت برسد یا کمپانی هایی سلاحهای خودشان را بفروشند؛ ایرادی ندارد! تفاوت منطقی، این است. بنابراین، آن چیزی که ما به آن نیاز داریم، این است که نقشه ی پیشرفت کشورمان را بر اساس جهان بینی اسلام برای این انسان، انسان در منطق اسلام، فراهم و تهیه کنیم. در این نقشه ی پیشرفت و تحول، دیگر معنا ندارد که پیشرفت با فحشا، با غوطه خوردن در منجلا ب فساد همراه باشد. معنویت، پایه ی اساسی این پیشرفت خواهد بود. پیشرفتی که محورش انسان است و انسانی که دارای بُعد معنوی قوی است و انسانی که علم و دنیا و ثروت و فعالیت زندگی را وسیله ای قرار می دهد برای تعالی روحی و رفتن به سوی خدای متعال، این پیشرفت با آن پیشرفت خیلی متفاوت است. (صدای اذان به گوش من میرسد. من معمولاً وقتی اذان بشود، برنامه را ادامه نمیدهم. ناچارم حرف را تمام کنم، لکن جمع بندی میکنم.)

من میخواهم بگویم مجموعه ی دانشگاهی کشور ما، مجموعه ی نخبگان کشور ما - هم حوزه و دانشگاه - یکی از بزرگترین کارهاشان باید این باشد که نقشه ی جامع پیشرفت کشور را بر اساس مبانی اسلام تنظیم کنند؛ دل به الگوی غربی و مدلسازی های غربی نسپرند. او نمیتواند کشور را نجات بدهد؛ او نمیتواند پیشرفت کشور ما را تنظیم کند. کسانی که در مراکز برنامه ریزی یا در مراکز علمی و تحقیقی هستند و راجع به اقتصاد، راجع به سیاست، راجع به سیاست بین المللی و راجع به مسائل حیاتی دیگر کشور کار و فکر میکنند، دنبال این نباشند که فرمولهای غربی را؛ فرمولهای اقتصادی غرب، فرمولهای بانک جهانی یا صندوق بین المللی پول را با مسائل کشور تطبیق کنند؛ نه، آن نظریه ها، نظریه های مفید برای ما نیست. البته از علمشان استفاده میکنیم؛ ما تعصب نداریم. هر جا پیشرفت علمی، تجربه ی علمی باشد، استفاده میکنیم. از مصالح استفاده میکنیم؛ اما نقشه را بر طبق فکر خودمان، بر طبق نیاز خودمان بایستی بریزیم.

امروز استقلال ملت ما یک نمونه ی مثل زدنی در همه ی دنیا شده است. ما بایستی این استقلال را در همه چیز از خودمان نشان بدهیم. استقلال یعنی در مقابل حرکت قدرتمندان عالم، حالت انفعال به خود نگیریم. آنچه که منفعت ماست، آنچه که مصلحت ماست، آنچه که با هدفهای ما و آرمانهای ما منطبق است، آن را دنبال کنیم؛ زیر فشار



تبلیغات دشمن و کار سیاسی دشمن قرار نگیریم. و ملت ما نشان داده که این قدرت را دارد که در مقابل فشارها مقاومت کند. یک دوره ای شرق و غرب عالم، دست به دست هم دادند و این ملت را زیر فشار یک جنگ سنگین و سخت هشت ساله قرار دادند، ولی ملت با کمال قدرت تحمل کرد. بعد از آن تا امروز، زیر فشارهای تبلیغاتی، زیر فشار تحریم اقتصادی قرار داشتیم. حالا تازه ما را به تحریم اقتصادی تهدید میکنند! کی بوده است که ما تحریم اقتصادی نداشته باشیم؟ ما همین پیشرفتهای علمی در زمینه ی هسته ای و غیر اینها را در حال و هوای تحریم اقتصادی به دست آوردیم. این را غربی ها هم میدانند؛ میفهمند. البته در داخل متأسفانه، عده ای هستند که به قدری مجذوب و فریفته ی حرف غرب و تفکر غرب و مبانی غربند که حاضر نیستند بشنوند و قبول کنند؛ حتی آنچه را هم که پیشرفت علمی در کشور به وجود آورده است، تا دیگران تصدیق نکنند، اینها قبول نمی کنند!

من به یاد دارم، شاید حدود دو سال، دو سال و نیم قبل، آن وقتی که این سانتریفیوژهای ما مشغول کار شده بود و جوانان و دانشمندان ما توانسته بودند اینها را راه بیندازند و مسئولان وقت؛ رئیس جمهور و دیگران خبرش را گفتند، تعدادی از فیزیکدانهای دانشگاهی که مردمان خوب و بسیار سالم و صادقی هم هستند، بعضی شان هم من را می شناسند، به من نامه نوشتند، که آقا! نبادا اینها را باور کنید! چنین چیزی اتفاق نیفتاده و ممکن نیست! حاضر نبودند باور کنند؛ قبول کنند. این، همان تلقین است. تا غربی ها؛ آژانس و دیگران، خودشان آمدند نگاه کردند، تصدیق کردند، اعتراف کردند که چنین چیزی را باور نمی کردند در ایران به وجود بیاید، آن وقت دیگران؛ دیرباورها، در داخل کشور باور کردند. عین همین قضیه در مورد سلولهای بنیادی به وجود آمد. بنده چندبار پیشرفتهای سلولهای بنیادی را در چند سخنرانی بر زبان آورده بودم. از دانشمندان کشور و از بعضی از دانشگاهها به من نامه نوشتند: آقا! این قضیه را شما این قدر نگوئید، این واقعیت ندارد؛ این جور نیست! اینی که میگوئید در سلولهای بنیادی پیشرفت کرده اند و در شبیه سازی (کلونینگ) دارند تمرین و کار می کنند، باور نکنید؛ چنین چیزی اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد! بعد که گوسفند شبیه سازی شده را جلو چشم همه قرار دادند، بعد که در سمیناری که تشکیل دادند، دانشمندان معروف دنیا، زیست شناسهای درجه ی یک دنیا آمدند مصاحبه کردند و تصدیق کردند که پیشرفتهای پیشرفتهای محیرالعقولی است، آن وقت یک عده از دیرباورها باور کردند! این هم آفتی است که ما استعداد خودمان، پیشرفت خودمان، توانائی های خودمان را باور نکنیم؛ وقتی هم اتفاق میافتد، باور نکنیم.

آنچه که انقلاب به ما داده و توقع ما از خودمان است، این است که این را روز به روز در خودمان تقویت کنیم؛ آن، اعتماد به نفس است. اعتماد به نفس ملی؛ ملت به خود اعتماد به نفس داشته باشد، بداند که میتواند مقاصد خودش را با همت بلند و با مجاهدت و با همدستی همه ی کشور با یکدیگر، پیش ببرد؛ این را باید بدانیم. جامعه ی دانشگاهی ما در زمینه ی کار خود، در زمینه ی علم پژوهی خود باید این را از بُن دندان باور کند و دانشجوی ما، استاد ما، محقق ما، مدیران دانشگاهی ما بدانند که هر کاری بخواهند، می توانند بکنند؛ در سایه ی همت، در سایه ی مجاهدت و در سایه ی تلاش. اینان چیزی است که ما لازم داریم. من البته بحثم از این طولانی تر بود، بحث را قطع کردم.

در پایان فقط چند توصیه به دانشجویان عزیز بکنم: در محیط دانشگاه، محیط دانشجویی، نقد منصفانه و متقابلاً نقدپذیری متواضعانه هر دو لازم است. جوان، آن هم دانشجو، در محیط علمی باید ذهنش و زبانش باز باشد؛ نقد کند؛ البته منصفانه باشد. نقد را با عیبجوئی و با عصبانیت و با بهانه گیری نباید اشتباه کرد؛ اما نقادی باید کرد. در عین حال نقدپذیر هم باید بود. دیگران هم اگر از ما به عنوان دانشجو، به عنوان تشکل دانشجویی نقد کردند، بپذیریم؛ یعنی تحمل کنیم؛ بپذیریم به معنای تحمل کردن است.

یک توصیه ی دیگر: در محیط دانشگاه، تحمل و مدارای سیاسی لازم است. تشکلهای دانشجویی نسبت به هم مدارای سیاسی داشته باشند؛ تحمل سیاسی داشته باشند. درگیر کردن مجموعه های دانشجویی با هم، نقشه ی خطرناکی



است که کشیده شده است؛ این نقشه را کشیده اند. باید مراقب باشید. میخواهند تشکلهای دانشجویی را به جان هم بیندازند. ما همین اواخر شاهد بودیم که در چندتا دانشگاه داشتند این کار را میکردند. البته دانشجویان عاقل و با شعور و بلوغ سیاسی نگذاشتند این اتفاق بیفتد. اما نقشه این است. راه مواجهه اش هم همین است که مجموعه های دانشجویی، افراد دانشجویی و تشکلهای دانشجویی، حالت مدارا و تحمل داشته باشند.

یک توصیه ی دیگر، مسأله ی حفظ اصول و روحیه ی آرمانگرایی است. شما محافظه کار نشوید. ممکن است گذشت سن، بعضی ها را محافظه کار کند؛ اما موتور حرکت، جوانی است. جوان ما نباید محافظه کار شود. جوان باید آرمانگرا باشد. از آرمانها کوتاه نیائید. آرمانها را بخواهید، قله ها را بطلبید، تا یقین بکنیم که به نیمه راه لااقل خواهیم رسید. البته اگر قله را بطلبید، بنده یقین میکنم به خود قله هم خواهید رسید. روحیه ی آرمانگرایی را که از جمله ی مصادیق روحیه ی آرمانگرایی، تمسک به اصول و مبانی فکری است، از دست ندهید.

توصیه ی بعدی، مسأله ی خودسازی اعتقادی و علمی؛ و اعتقادی و عملی است، که بعضی از دانشجویان عزیز هم اینجا تذکر دادند. «علیکم انفسکم»؛ آن نگاه اسلام به انسان در خطاب فردی را همیشه در نظر داشته باشید. خودتان را حفظ کنید؛ «علیکم انفسکم». جاده ای که انسان را به خدا و نورانیت میرساند، جاده ی ترک محرمات و بجا آوردن واجبات است. واجبات را اهمیت بدهید، گناهان را پرهیز کنید؛ تهذیب یعنی این. چون دلهای شما جوان است، نورانی است، آلودگی بحمدالله در دلهای شما نیست، خدای متعال کمک خواهد کرد؛ تفضل خواهد کرد.

توصیه ی بعدی، مسأله ی درس خواندن و پرداختن علمی است. حقیقتاً درس بخوانید. حقیقتاً باید در محیطهای دانشجویی، جستجوی دانش باشد. آدم می بیند در بعضی از محیطهای دانشجویی، دانشجو به معنای واقعی دانش، جو نیست؛ یعنی در جست و جوی دانش نیست؛ یک چیز حفظی و سرهم بندی است؛ نگذارید این جوری شود. حقیقتاً جوینده ی دانش باشید و دانش را فقط خواندن متن و فراگرفتن متون ندانید. الان در جمع اساتید، قبل از اینجا، مطرح می کردم؛ دانشجو بایستی پرسشگر، متعمق، اشکال کننده ی به استاد، جستجوکننده ی از زوایا و گوشه کنارهای بحث علمی بار بیاید.

و در نهایت، این دختر عزیزمان گفتند ورزش. من به ورزش معتقدم. البته اینها یک مقداری مربوط به مدیریتهاست که امکانات را برای دانشجویان فراهم کنند، یک مقدار هم مربوط به خود دانشجویان است؛ همه را هم تقصیر مدیریتها نباید انداخت. بالاخره این ارتفاعات اطراف مشهد - که بنده، تهران هم همیشه این اشکال را دارم به جوانها - ارتفاعات به آن خوبی، جلوی چشم مردم است؛ نه بلیط ورودی دارد، نه مشکلی دارد؛ نمی روند؛ صبح خواب را ترجیح می دهند؛ تنبلی می کنند. ورزش مهم است و برای نشاط و سلامت و شادابی شما جوانها خیلی مهم است. امیدواریم ان شاءالله خداوند به شماها توفیق بدهد و آینده را با همت شما جوانهای عزیزان ان شاءالله برای مردم خودمان و ملتهای منطقه، آینده ی شیرین و روشنی قرار بدهد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته